

تثبیت نظام اسلامی

حادثه غدیرخم یک حادثه بسیار مهم و تعیین کننده تاریخ اسلام است، به این حادثه از دو دیدگاه و از دو بُعد می شود نگاه کرد. یک بعد مخصوص شیعه است، یک بعد متعلق به همه فرق اسلامی است. با توجه به بعد دوم این حادثه، باید این روحیه و این احساس در همه مسلمان های عالم به وجود بیاید که عید غدیر که یادآور این حادثه بزرگ است فقط متعلق به شیعه نیست.

بعد اول حادثه همان طور که گفته شد مخصوص شیعیان است، زیرا در این حادثه امیرالمؤمنین به وسیله پیغمبر به خلافت منصوب شده است و در همان روز و در همان ماجرا کسانی از رسول خدا پرسیدند، که ای رسول خدا آیا این اعلام از طرف توست یا از طرف خدا؟ فرمود: «من الله و رسوله» یعنی هم امر الهی است و هم از سوی من است. این حادثه را از این دید، شیعیان بزرگ می دارند که اعتقاد شیعه - یعنی خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین - بیشتر از همه دلایل، مستند به این حادثه است. البته بحث در باب استنباط و استدلال به این حادثه در کتاب های فراوان و متعدد در طول تاریخ اسلام از روز اول تا امروز ادامه داشته و من قصد ندارم که درباره این مطلبی که هزاران زبان و قلم درباره آن گفتند و نوشته اند چیزی بر آنها بیافزایم. و اما بعد دوم حادثه که از لحاظ اهمیت، کمتر از این بُعد نیست، یک امر مشترک بین شیعه و سنی است؛ که آن را قدری بیشتر تشریح خواهم کرد.

حادثه عبارت است از اینکه رسول خدا در سال دهم از هجرت به حج مشرف شدند با جمعی از مسلمانان از مدینه و از سایر نقاط جزیره العرب که مسلمان شده بودند. در این سفر پیغمبر اکرم از حج خانه خدا برای بیان مفاهیم اسلامی، چه سیاسی، چه نظامی، چه اخلاقی و چه اعتقادی استفاده کامل و شایان توجهی کردند. دو سخنرانی از رسول خدا در منی نقل شده است که یکی، ظاهراً در روز دهم یا همان حول و حوش روز دهم هست و یکی در پایان ایام تشریح^۲ که تصریح شده و به نظر می رسد که این، دو سخنرانی است و نه یک سخنرانی. در

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج / طبرسی / ج ۱ / ص ۸۲

۲. (شرق) روشن ساختن / به سوی مشرق توجه کردن / عنوانی است که به روزهای یازدهم تا سیزدهم ماه ذی الحجه اطلاق می گردد و در قرآن با عبارت «ایام معدودات» از آن نام برده شده است. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۰۳

این سخنرانی‌ها رسول خدا همه مطالب عمده‌ای را که مسلمانان باید به آن توجه عمیق بکنند، تقریباً بیان کردند، و عمدتاً مسائل سیاسی است. انسان به خوبی درک می‌کند این کسانی که امروز در دنیای اسلام حج را جدای از مسائل سیاسی قلمداد می‌کنند و تصور می‌کنند که در حج فقط باید عبادت به معنای رایج و عادی آن داشت و هر کار سیاسی را خارج از قواره حج به حساب می‌آورند، چقدر از تاریخ اسلام و از سیره نبی اکرم دور و بیگانه‌اند.

مطالبی که رسول خدا در این سخنرانی‌ها بیان کردند، که در نوع کتب شیعه و سنی هم نقل شده، اجمالی از این مطالب، اینهاست. اولاً دربارهٔ جهاد حرف می‌زنند و جهاد با مشرکین و کفار را مطرح می‌کنند و اعلام می‌کنند که این جهاد ادامه خواهد داشت تا وقتی که کلمه «لا اله الا الله» همه‌گیر بشود. دربارهٔ وحدت اسلامی رسول خدا در این سخنرانی‌ها مطالبی را بیان فرمودند و تصریح کردند که مسلمان‌ها نبادا دچار جنگ داخلی بشوند و بر وحدت مسلمین و انسجام مسلمین اصرار ورزیدند. در مورد ارزش‌های جاهلیت، با بیان صریحی، تصریح کرده‌اند که این ارزش‌ها از نظر اسلام ناچیز و صفر محسوب می‌شود و ارزش نیست، «أَلَا وَكُلُّ مَا تُرَى فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ» هر ارزشی و هر شرافتی که در جاهلیت ارزش محسوب می‌شد را من در این لحظه زیر پای خودم قرار دادم؛ ارزش‌های جاهلی را به کلی نفی کردند. اختلافات مالی‌ای که بین مسلمان‌ها از دوران جاهلیت باقی مانده بود، مثلاً کسی به کسی قرض داده بود، از او بهره پول خودش را و ربای مال خودش را طلبکار بود نفی کردند، نسخ کردند. «أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ رِبَاٍ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ فَهُوَ تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ» و اولین بهره پولی که، اولین طلب ربوی‌ای که من برمی‌دارم طلب‌های ربوی عمومی عباس است - که در جاهلیت ایشان قرض می‌داده و طلبکار بوده از خیلی‌ها - فرمودند اینها را من برداشتم، نسخ کردم. ارزش تقوا را به عنوان برترین ارزش اسلامی باز تکرار کردند و تصریح کردند که هیچ‌کس بر هیچ‌کس دیگر جز به برکت تقوا و پرهیزگاری ترجیحی ندارد. لزوم نصیحت ائمة المسلمین یعنی دخالت در مسائل سیاسی و اعلام نظر به زمامداران و پیشوایان را مطرح کردند و آن را به عنوان یک فریضه اعلام کردند، که همه مسلمین موظفند به زمامداران اسلامی نظرات خیرخواهانه

خودشان را بیان کنند و اعلان کنند.

مسائل عمده سیاسی و اجتماعی جهان اسلام را پیغمبر اکرم در این سخنرانی‌ها بیان کردند و در همین سخنرانی‌ها حدیث «تَقْلِين» را هم ذکر کردند، که حدیث ثقلین این است که فرمودند: من وقتی از میان شما رفتم، دو چیز گران‌بها در میان شما می‌گذارم «كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي» قرآن را و عترتم را. بعد دو انگشت سبابه‌شان را پهلوی هم قرار دادند و فرمودند: آن دو مثل این دو هستند، که دو انگشت سبابه هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند. بعد فرمودند: مثل این دو نیستند، انگشت سبابه و وسطای یک دستشان را بلند کردند، گفتند من عترت و کتاب را مثل این دو نمی‌دانم که انگشت سبابه و وسطی، یکی از یکی بلندتر است؛ بلکه مثل دو انگشت سبابه‌اند که هیچ کدام بر آن دیگری ترجیحی ندارد.^۱

و مسئله عترت را مطرح کردند. بعد از اینکه اعمال حج انجام گرفت بلافاصله راه افتادند طرف مدینه. در بین راه در سر یک سه‌راهی که باید قوافل مدینه از قوافل یمن از هم جدا می‌شدند. محلی به نام غدیرخیم، حضرت ایستادند و درحالی که نقل می‌کنند شاهدان و حاضران حادثه که هوا به قدری داغ بود که اگر گوشت را روی زمین می‌انداختند کباب می‌شد، در یک چنین وضعیتی حضرت می‌روند روی بلندی می‌ایستند تا مردم تدریجاً جمع می‌شوند، وقتی می‌بینند همه جمع شدند، بعد مسئله ولایت را «وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» را اعلان می‌کنند و دست امیرالمؤمنین را می‌گیرند بلند می‌کنند این جور که همه ببینند. و در روایات متعدد هست که زیر بغل پیغمبر و زیر بغل علی بن ابی‌طالب دیده شد وقتی که دست را بلند کردند، برای اینکه به همه نشان بدهند. این اجمالی از حادثه است.

آن بعدی که مورد نظر من است - بعد بین‌المللی اسلامی و بین‌الفرق اسلامی که مخصوص شیعه نیست - این است که اگر فرض کنیم که پیغمبر در این اعلان، که حتماً این اعلان انجام گرفته و این جمله از زبان پیغمبر صادر شده، اگر فرض کنیم نمی‌خواست رسول خدا

۱. الکافی / ج ۲ / ص ۴۱۵، «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ إِلَيْهِمْ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَةِ وَ الْوُسْطَى فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْآخْرَى فَتَسْكُوا بِمَا...»

۲. الکافی / ج ۱ / ص ۴۲۰، «و هر کس من مولا و رهبر او هستم، این علی نیز مولا و رهبر اوست.»

حکومت بلافصل امیرالمؤمنین را بیان کند، حداقل این بود که می‌خواست موالات و پیوند و رابطه عمیق مسلمین با امیرالمؤمنین و با عترت خود را در این بیان استقرار ببخشد و تثبیت کند. علت اینکه پیغمبر عترت را در کنار قرآن می‌گذارد، هم در سخنرانی منی و در حدیث ثقلین - که حدیث ثقلین ظاهراً بارها هم از پیغمبر صادر شده - و هم در حدیث غدیر و در واقعه غدیر - تکیه روی امیرالمؤمنین و شخص او - علت اینکه این رابطه را برقرار می‌کند، از جمله این است که مردم در طول زمان اولاً یک نمونه‌های کامل از انسان طراز اسلام، از انسان مقبول و مورد پذیرش اسلام را ارائه بدهد به مردم و به همه نسل‌های آینده. نمونه کامل انسان را به صورت مجسم و عینی با حالات واضح و غیرقابل تردید در اختیار همه انسان‌ها بگذارد، بگوید تربیت اسلامی باید به این سمت حرکت کند و شخصیت انسان مسلمان، آن شخصیتی است که غایت و نمونه کاملش اینهاست. انسان‌هایی که طهارتشان، علمشان، تقوایشان، درست‌کاری‌شان، عبودیتشان در مقابل خدا، احاطه‌شان به مسائل اسلامی، فداکاری شجاعانه‌شان برای تحقق آرمان‌های اسلامی و از خودگذشتگی‌شان برای همه آشکار و واضح است. امیرالمؤمنین را به عنوان یک نمونه معرفی می‌کند که مردم - چه مردم آن زمان، چه مردم نسل‌های دیگر - با او پیوند برقرار کنند، رابطه داشته باشند. حالا گیرم به عنوان خلیفه بلافصل بعد از پیغمبر هم، عملاً نشد و بعد از گذشت بیست و پنج سال جانشین شد، بالاخره که خلیفه پیغمبر شد، بالاخره که مقام امامت او تثبیت شد، بالاخره که همه مسلمان‌ها او را به عنوان آن فردی که پیشوای جامعه است قبول کردند. این خصوصیت، این پیوند، این رابطه، همه مسلمان‌ها را نسبت به شخصیتی که همه قبول دارند که خلیفه پیغمبر است - منتها بعضی می‌گویند خلیفه بلافصل پیغمبر، بعضی معتقدند نه، خلیفه بعد از بیست و پنج سال - این شخصیتی که همه مسلمان‌ها او را به عنوان جانشینی پیغمبر قبول دارند باید برای همه مسلمان‌ها به عنوان یک الگو، یک مسطوره^۱ کامل از انسان اسلامی، جاودانه بماند. و پیوند میان او و میان مسلمان‌ها باید تا ابد به عنوان یک رابطه فکری، رابطه اعتقادی، رابطه عاطفی، رابطه عملی باقی بماند.

امیرالمؤمنین با این دیدگاه دیگر فقط متعلق به شیعیان نیست متعلق به همهٔ مسلمان‌هاست. و مخصوص امیرالمؤمنین هم نیست، بلکه عترت و خاندان پیغمبر و ائمهٔ شیعیه که اولاد امیرالمؤمنین هستند آنها هم، چون که مشمول عترت هستند، آنها هم همواره به عنوان نمونهٔ کامل انسان اسلامی در دیدگاه مسلمان‌ها باید باقی بمانند، این یک نکته. ثانیاً با تعیین عترت در کنار قرآن و با اعلام لزوم پیوند میان مسلمین و میان عترت، در حقیقت رسول اکرم تکلیف تحریف‌ها در قرآن و انحراف از مفاهیم اصلی قرآن را هم روشن کرده. آنجایی که دستگاه‌های زر و زور برای مصالح خودشان مفاهیم اسلامی را منحرف می‌کنند، قرآن را بد معنا می‌کنند، مسلمان‌ها را گمراه می‌کنند، از فهم آئین اسلامی مردم را محروم می‌کنند، آن مرجعی، آن محوری و قطبی که باید مردم را آگاه کند که حقیقت چیست، مفهوم و معرفتِ درست کدام است و مردم را از گمراهی نجات بدهد، و مردم باید حرف او را گوش کنند، او عترت است. و این همان چیزی است که امروز برای دنیای اسلام یک ضرورت و یک امر لازم است. امروز همهٔ مسلمان‌ها احتیاج دارند که از معارف اسلامی که از طریق اهل‌بیت پیغمبر می‌رسد استفاده کنند، فرق نمی‌کند که معتقد باشند به امامت بلافصل امیرالمؤمنین و امامت اولاد او یا معتقد نباشند. البته شیعه عقیدهٔ حق و مستفاد قطعی از این حدیث را خلافت بلافصل می‌داند و به او معتقد و پایبند است. آنهایی هم که به این عقیده پایبند نیستند - یعنی برادران اهل سنت - ارتباط و پیوند فکری و عقلانی و اعتقادی و عاطفی خودشان را از خاندان پیغمبر و از امیرالمؤمنین باید قطع نکنند. لذا مسئلهٔ غدیر از این بُعد دوم که بعد ایجاد پیوند میان علی بن ابی طالب علیه‌السلام و عترت پیغمبر با آحاد مسلمان‌هاست، مال همهٔ مسلمان‌هاست. ۱۳۶۶/۵/۲۳۳

مسئلهٔ غدیر یک مسئلهٔ تاریخی صرف نیست؛ نشانه‌ای از جامعیت اسلام است. اگر نبی مکرم که در طول ده سال، یک جامعهٔ بدوی آلودهٔ به تعصبات و خرافات را با آن مجاهدت‌های عظیمی که آن بزرگوار انجام داد و به کمک اصحاب باوفایش به یک جامعهٔ مترقی اسلامی تبدیل کرد، برای بعد از این ده سال فکری نکرده بود و نقشه‌ای در اختیار امت نگذاشته بود، این کار ناتمام بود. رسوبات تعصبات جاهلی به‌قدری عمیق بود که شاید برای زدودن آنها سال‌های بسیار طولانی نیاز بود. ظواهر، خوب بود؛ ایمان مردم، ایمان خوبی بود. البته همه در

یک سطح نبودند، بعضی در زمان وفات پیغمبر اکرم یک سال بود، شش ماه بود، دو سال بود که اسلام آورده بودند؛ آن هم هیمنه قدرت نظامی پیغمبر همراه با جاذبه‌های اسلام، اینها را به اسلام کشانده بود. همه که جزو آن مسلمانان عمیق دوران اول نبودند. برای پاک کردن رسوبات جاهلی از اعماق این جامعه و مستقیم نگه داشتن خط هدایت اسلامی بعد از ده سال زمان پیغمبر، یک تدبیری لازم بود. اگر این تدبیر انجام نمی‌شد، کار ناتمام بود. اینکه در آیه مبارکه سوره مائده می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي^۱»، تصریح به همین معناست که این نعمت - نعمت اسلام، نعمت هدایت، نعمت نشان دادن صراط مستقیم به جامعه بشریت - آن وقتی تمام و کامل می‌شد که نقشه راه، برای بعد از پیغمبر هم معین باشد؛ این یک امر طبیعی است. این کار را پیغمبر در غدیر انجام دادند؛ امیرالمؤمنین را که از لحاظ شخصیت - چه شخصیت ایمانی، چه شخصیت اخلاقی، چه شخصیت انقلابی و نظامی، چه شخصیت رفتاری با قشرهای مختلف افراد - یک فرد ممتاز و منحصر به فردی بود، منصوب کردند و مردم را به تبعیت از او موظف کردند.

این هم فکر پیغمبر نبود، این هدایت الهی بود، دستور الهی بود، نصب الهی بود؛ مثل بقیه سخنان و هدایت‌های نبی مکرم که همه، الهام الهی بود. این دستور صریح پروردگار به پیغمبر اکرم بود، پیغمبر اکرم هم این دستور را عمل کردند. مسئله غدیر این است؛ یعنی نشان‌دهنده جامعیت اسلام و نگاه به آینده و آن چیزی که در هدایت و زعامت^۲ امت اسلامی شرط است. آن چیست؟ همان چیزهایی که شخصیت امیرالمؤمنین، مظهر آنهاست، یعنی تقوا، تدبیر، پابندی مطلق به دین، ملاحظه غیر خدا و غیر راه حق را نکردن، بی‌پروا در راه خدا حرکت کردن، برخورداری از علم، برخورداری از عقل و تدبیر، برخورداری از قدرت عزم و اراده. این یک عمل واقعی و درعین حال نمادین است. امیرالمؤمنین را با همین خصوصیات نصب کردند، درعین حال این نماد زعامت امت اسلامی در طول عمر اسلام - هر چه که بشود - همین عمل است؛ یعنی نماد زعامت و رهبری اسلامی در طول زمان همین است، همان چیزی که در انتخاب الهی امیرالمؤمنین تحقق پیدا کرد. غدیر، یک چنین حقیقتی است. ۱۳۸۵/۱۰/۱۸

۱. سوره مبارکه مائده / آیه ۳. «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.»

۲. (م‌ع‌ز) پیشوایی، ریاست

فصل دوم

امامت

امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب ادارهٔ جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌ها و شهوات و نخوت^۱ و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخهٔ امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ^۲» - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها برای او همه‌چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدت کوتاه‌تر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن‌ها همچنان می‌درخشد و باقی مانده است. این نتیجهٔ درس و معنا و تفسیر واقعهٔ غدیر است.^۳ ۱۳/۱۲/۱۳۸۰

واژهٔ امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق

۱. (نخوت) تکبر، خودبینی

۲. سورهٔ مبارکهٔ مریم/ آیهٔ ۱۲، «[گفتیم:] ای یحیی! کتاب [خدا] را با جدّ و جهد بگیر.»

خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از قرآن که مشتقاتِ واژهٔ امامت - مانند امام و ائمه - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکتهٔ اصلی اختلاف را مسئلهٔ رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده و واژهٔ امامت و امام سرنوشت ویژه‌ای پیدا کرد، بیش از هر معنای دیگری در مفهوم «رهبری سیاسی» به کار رفت و کم‌کم معانی دیگر تحت‌الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایش‌های گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژی‌ها و مکتب‌های مرزبندی‌شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همهٔ این مکتب‌ها را مسئلهٔ امامت تشکیل می‌داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسئله، معمولاً از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می‌رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود.

در مکتب تشیع نیز - که از نظر پیروانش اصلی‌ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریهٔ آن مکتب دربارهٔ امام، بدین گونه خلاصه می‌گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعهٔ اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیلهٔ پیامبر معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همهٔ رموز و دقائق دین باشد، و باید پاک و معصوم و مبرا از هر عیب و نقیصهٔ خلقی و خلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاک‌دامن تولد یافته باشد، و باید و باید. و بدین گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، به جز رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می‌شناخت، نه تنها ادارهٔ امور اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تصفیه و تزکیهٔ اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی‌بود، او را به عنوان «امام به حق» نمی‌شناخت و به حُسن ادارهٔ سیاسی

و قدرت‌نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی - که در نظر دیگران، معیارهای بسنده‌ای^۱ به شمار می‌آید - قناعت نمی‌ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائده‌ای^۲ است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست. با این بیان، پیامبر نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ای که خود شالوده‌ریزی کرده، به‌دست اوست. و پس از پیامبر نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین - خلیفه - وی و متحمل بار مسؤولیت‌های او - و از آن جمله رهبری سیاسی - باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر، از آن علی بن ابی‌طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام - که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بُعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته این زمان به‌درستی بیان کرده‌اند - ناشی از آن است که اسلام در اصل، این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه‌ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی‌نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده‌اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه (رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (ایدئولوگ).

این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از

۱. کافی، شایسته

۲. (فوق) مسلط

صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمی‌رسد:

در کتاب «الحجه» کافی، حدیثِ مسوطی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمن خصوصیات پُر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره امامت: رشته دین، سامان مسلمان، آبادگر جهان، سربلندی مؤمنان، رتبت^۱ پیامبران، میراث جانشینان، خلافت خداوندگار و جانشینی پیامبر. و درباره امام: افزایش دهنده ثروت عمومی، اجراکننده مقررات و حدود الهی، پاسدار مرزها، امین خدا در میان خلق، شعله فروزنده‌ای بر جایگاهی بلند، صلاح‌دهنده^۲ راه خدا، مدافع حریم خدا، به خشم آورنده منافقان، ویرانگر بنیان کافران، عزت‌بخش مؤمنان، ورزیده و کاردار در زمامداری، دانای کار سیاست، کمر بسته فرمان خدا، خیرخواه بندگان خدا، نگاهبان دین خدا.^۳

در روایت دیگری از امام صادق صراحتاً گفته می‌شود: همه امتیازات و نیز همه تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا می‌باشند.^۴

در روایات دیگری از امام صادق و جوب فرمانبری از «اوصیاء» یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر «اولی الامر» یاد

۱. (رتب) منزلت، مرتبه

۲. برافروزنده، بریاکننده

۳. الکافی / ج ۱ / ص ۲۰۰، «الإمامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين إن الإمامة أس الإسلام التامی و فرعه التامی بالإمام تمام الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفيء و الصدقات و إمضاء الحدود و الأحكام و منع الثور و الأطراف الإمام یحل خلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یدب عن دین الله و یدعو إلى سبیل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنة و الحجة البالغة الإمام كالشمس الطالعة المجللة بئورها للعالم و هی فی الأفق بحيث لا تتأهلها الأیدی و الأبصار الإمام البدر المنیر و السراج الزاهر و التور الساطع و النجم الهادی فی غیاب الدجی و أجواز البلدان و القفار و ليج البحار؛

همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و افزایش غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به وسیله امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بیا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید، امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد؛ امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور خورشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها...»

۴. الکافی / ج ۱ / ص ۱۹۶، جری له من افضل ما جرى لمحمد... و لقد حملت علی مثله حمولة... و كذلك یجرى الامنة الهدی واحداً بعد واحد.

۵. سورة مبارکه مائده / آیه ۵۹، «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم؛ ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان هم اطاعت کنید.»

کرده است.^۱

صدها روایت پراکنده در باب‌های مختلف از کتاب‌های گوناگون صریحاً مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زمامداری» و «ادارهٔ امور امت مسلمانان» دانسته و امامان اهل‌بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگرِ مُنصف جای تردید باقی نمی‌گذارد که ادعای امامت از طرف ائمهٔ اهل‌بیت، فراتر از ترتب فکری و معنوی، دقیقاً ادعای حق حکومت نیز هست و دعوت همه‌جاگستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه‌ای سیاسی- نظامی برای به‌دست آوردن حکومت بوده است. پیشوای صادق، ص ۷۴-۶۹

اگر کسی تصور کند که ائمهٔ نه‌گانه و هشت‌گانه از امام سجاد تا امام عسکری فقط به ذکر احکام دین و معارف دین پرداخته و مبارزهٔ سیاسی به شکل‌های متناسب با زمانشان نداشته‌اند، حتماً غور^۲ کافی را در زندگی این بزرگواران نکرده است. آن طوری که از حالات آن بزرگواران به‌وضوح برمی‌آید و اساساً معنای امامت در اسلام و فلسفه‌ای که شیعه برای امامت قائل است، جز این راه هم به‌هیچ‌وجه قبول نمی‌کند و سازگار نیست. و اگر ما دلیل روشنی هم بر مبارزهٔ ائمه نمی‌داشتیم، باید معتقد بودیم که ما خبر نداریم، به ما نرسیده و آن بزرگواران مبارزه می‌کردند. و نمی‌شود ما معنای امامت را آنچنان که در فرهنگ اسلام - نه فقط در فرهنگ تشیع - وجود دارد بدانیم و به آن معتقد باشیم و درعین حال قبول کنیم که مثلاً صدوپنجاه سال و یا بیشتر، ائمه علیهم‌السلام در خانه‌ها نشسته‌اند و دست روی دست گذاشته‌اند و فقط دل را به این خوش کرده‌اند که احکام قرآن و معارف اسلامی را بیان کنند و مبارزهٔ سیاسی نداشته‌اند، چنین چیزی به‌هیچ‌وجه درست نیست. البته وقتی می‌گوییم ائمه مبارزه می‌کردند، باید این را بدانیم که مبارزه در هر زمانی به شکل خاصی است. گاهی مبارزه با کار فرهنگی، علمی، سیاسی، تشکیل و تحزب و ایجاد سازماندهی و گاهی با کارهای خونین، فعالیت‌های جنگی و نبرد آشکار است و هر زمان مبارزه به‌نحوی است.^{۱۳۶۶/۵۸}

ممکن است بعضی اشکال کنند که ائمه علیهم‌السلام چطور برای قبضه کردن حکومت مبارزه می‌کردند، درحالی که با علم الهی خودشان می‌دانستند که به حکومت نخواهند رسید.

۱. الکافی/ج ۱/ص ۱۸۹

۲. (غور) تأمل و تفکر عمیق

خُب معلوم است، زندگی ائمه علیهم السلام نشان داد که اینها نتوانستند به حکومت دست پیدا کنند و جامعه و نظام اسلامی را آن طور که میل و وظیفه شان بود، تشکیل دهند. اما چطور ائمه علیهم السلام با بیان اینکه این را می دانستند و به الهام الهی از آن آگاه بودند، این کار را انجام دادند؟ در جواب این فکر باید بگوییم، دانستن اینکه به هدف نخواهند رسید، مانع از انجام وظیفه نمی شود. شما در زندگی پیغمبر نگاه کنید. پیغمبر اکرم می دانستند که در جنگ احد شکست خواهند خورد. می دانستند، آنهایی را که در شکاف کوه نشانده اند، نخواهند نشست و به طمع غنیمت پایین خواهند آمد. پیغمبر آن روزی که به طائف رفت تا بنی سقیف را هدایت کند و از شر مکی ها به طائفی ها پناه برد، می دانست که طائفی ها با پاره سنگ از او استقبال می کنند. این قدر سنگ به او می زنند که ساق مبارکش خونی می شود و مجبور می شود برگردد. ائمه علیهم السلام همه اینها را می دانستند. امیرالمؤمنین می دانست که در بیست و یکم ماه رمضان به شهادت خواهد رسید، اما در عین حال اندکی قبل از ماه رمضان، اردوگاه وسیعی در بیرون کوفه درست کرد برای اینکه به ادامه جنگ با معاویه بپردازد. اگر دانستن امیرالمؤمنین موجب می شود که او بر طبق روال عادی و معمولی عمل نکند، چرا این اردوگاه را درست کرد، چرا این لشکرکشی را کرد؟ مردم را برد بیرون کوفه و منتظر نگه داشت، چرا؟ چه فایده ای داشت؟ اینکه ائمه علیهم السلام می دانستند که به حکومت نمی رسند نباید موجب آن بشود که تلاش خودشان را نکنند. باید تلاش و مبارزه بکنند و مثل کسی که نمی داند و اطلاع ندارد چه پیش خواهد آمد، تمام کارهای کسی را که نمی داند چه پیش خواهد آمد باید انجام بدهند. ۱۳۶۴/۱/۳۳

چهار دوره جریان امامت

جریان امامت، از نخستین روز پس از رحلت پیامبر - ماه صفر سال یازده هجری - پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری - ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری - در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت. در این مدت، امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگی هایی از لحاظ موضع گیری امامان در برابر قدرت های مسلط سیاسی. دوره اول، دوره سکوت یا همکاری امام با این قدرتهاست. جامعه نوپا و جدیدالولادة اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضریب خورده خارجی، و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جان یافتاده

داخلی، به هیچ وجه تابِ دودستگی و اختلافِ صفوف را ندارد. کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویهٔ انحراف واقعیت از حقیقت، آنچنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین - که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعهٔ اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهات، که از پیش در آینهٔ بینش پیامبر اکرم منعکس بود، پیامبر به این شاگرد برگزیدهٔ خود فرمان داده بود که در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره، سراسر بیست و پنج سالِ میانهٔ رحلت پیامبر اکرم - سال یازده هجری - و آغاز خلافت امیرالمؤمنین - سال سی و پنج - را در بر می‌گیرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان، وضع خود را در آغاز این فترت^۱، این‌گونه تشریح می‌کند: «فَأَمَسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَخْفِقٍ دِينَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهٖ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ فَوْتٍ وَلَا يَتَكَمَّرُ فَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ»؛ نخست از همهٔ جریان‌ها کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروه‌هایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه یا ویرانی‌ای پدید آید که خسارات آن عظیم‌تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت، این بود که به‌پاخاستم و کمر بستم.^۲

زندگی بیست و پنج سالهٔ علی علیه‌السلام در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعهٔ مسلمانان انجام می‌گرفته است. پاسخ‌ها و راهنمایی‌های آن حضرت به خلفای زمان دربارهٔ مسائل سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج‌البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهدِ تردیدناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

دورهٔ دوم، دورهٔ به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همهٔ کوتاهی و با وجود ملالت‌ها و دردسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی، غیرقابل تفکیک است، درخشنده‌ترین

۱. (فت‌ر) زمان بین دو مرحله

۲. نهج‌البلاغه/ نامهٔ ۶۲

سال‌های حکومت اسلامی به‌شمار می‌رود. روش‌های انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه، همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت، در این دوره بیش از همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، مسطوره و نمونه‌ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده‌اند و شیعه همچون خاطره‌ای گرمی از آن یاد می‌کرده و دریغ آن را می‌خورده و رژیم‌های زمان‌های بعد را در مقایسه با آن محکوم می‌ساخته است. درعین حال درسی و تجربه آموزنده‌ای بوده که می‌توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صددرصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت‌نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد و از آن‌روز روش‌های درازمدت و همراه با تربیت‌های دشوار و سخت‌گیرانه‌ای حزبی را بر امامان بعدی تحمیل کند.

دوره سوم، بیست سال میانۀ صلح امام حسن - سال چهل و یک - و حادثۀ شهادت امام حسین - محرم سال شصت و یک - است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه‌مخفی شیعه شروع شد و برنامه‌ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت‌آمیز معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین می‌توان دوره سوم را «دوره تلاش سازنده کوتاه‌مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی» نام داد.^۱

و بالاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه همین روش در برنامه‌ای درازمدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزی‌ها و شکست‌هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینۀ کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام. پیشوای صادق، ص ۱۶-۱۹.

مهمترین چیزی که در زندگی ائمه به‌طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حادّ سیاسی» است از آغاز نیمۀ دوم قرن اول هجری، که خلافت اسلامی به‌طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرائله پادشاهی بدل گشت، ائمه

۱. در این‌باره ضمن چند سخنرانی، به شرح و تفصیل و با ذکر مدارک و شواهد بحث کرده‌ام. (نویسنده)

اهل بیت علیهم السلام مبارزهٔ سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایهٔ امامت بود. بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می‌آمد. اما طبق قراین حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز «تشکیل حکومت علوی» و تأسیس نظام عادلانهٔ اسلامی نبود. بیشترین دشواری‌های زندگی مرارت‌بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان، به‌خاطر داشتن این هدف بود و ائمه از دوران امام سجاد و بعد از حادثهٔ عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صدوچهل سالهٔ میان حادثهٔ عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم جریان وابستهٔ به امامان اهل بیت - یعنی شیعیان - همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدت بارها زمینه‌های آماده‌ایی پیش آمد و مبارزات تشیع، که باید آن را «نهضت علوی» نام داد، به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیهٔ تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت، وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید، اختناق و فشار و سخت‌گیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه، به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمه در میان توفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه‌لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ‌زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر بُرنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد. ۱۳۶۳/۵/۱۸